

تفسیر «الکاشف» یکی از بهترین آثار مغنیه است که در آن به شیوه تفسیر ترتیبی آیات را از اول تا به آخر تفسیر می‌کند.

نگارش این تفسیر در زمان جنگ های داخلی لبنان، جنگ اعراب و اسرائیل و... صورت پذیرفته است و چنانکه خود مفسر می‌گوید: نگارش آخرین قسمت جلد ششم در سال ۱۳۹۰ قمری در کربلا پایان پذیرفته است.

تفسیر «الکاشف» از آخرین آثار مغنیه به شمار می‌آید و مفسر معتقد است، مراحل تفکر و اسلوبش در آن بیش از هر اثر دیگرش در خور ردیابی است.

این تفسیر در هفت مجلد به زیور طبع آراسته و تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است که چاپ اول آن در سال ۱۹۶۸ میلادی انجام پذیرفته است.

در این تفسیر، در ذیل بسیاری از آیات، مباحثی تحت عنوان «اللغه»، «الاعراب» و «المعنی» و «وجه المناسبه» آمده است. در بحث «اللغه» واژه‌های غیرمأنوس آیه یا آیات را شرح می‌دهد و از تفسیر طبرسی، طبری و رازی سود می‌جوید و از روایات نیز به‌عنوان مؤید نظریه خویش بهره می‌گیرد. در بحث «الاعراب» نقش نحوی برخی از واژه‌های مشکل قرآن را بیان می‌کند و از تفاسیری چون مجمع‌البیان، کشاف و بحرال محیط نقل قول می‌کند. در بحث معنا نیز برداشت خود از آیه را خلاصه و مفید طرح می‌کند و بحث های تخصصی را با عنوانی مستقل، جداگانه به بحث و بررسی می‌گذارد.

گرایش تفسیری مغنیه

بسیاری از مفسران قرآن تحت‌تأثیر محیط و مسایل و پرسش هایی که در هر عصر مطرح است در تفسیر آیات قرآن گرایش خاصی یافته‌اند؛ برای نمونه تفسیر «الکشاف» گرایش ادبی دارد و فخر رازی در تفسیر «الکبیر» گرایش کلامی و عقلی دارد و طنطاوی در تفسیر «الجواهر فی تفسیر» با گرایش علمی تفسیر آیات را به پایان برده و بیشترین توجه وی به انطباق آیات با دانسته‌ها و دستاوردهای علمی است.

محمدجواد مغنیه نیز از این قاعده مستثنی نیست. او در تفسیر آیات قرآن بسیار



تحت تأثیر مسایل سیاسی و اجتماعی است و در جای جای آیات قرآن بر طرح مسایل سیاسی و جنایات و دسیسه‌های اسرائیل در تحریف اسلام و قرآن می‌پردازد، از کشتار کودکان و افراد ناتوان جامعه به دست یهودیان در جنگ ۱۹۶۷ میلادی سخن می‌گوید، اهداف اسرائیل و حامیان آن را افشا می‌کند و عملیات شهادت‌طلبانه را برای دفاع از وطن بهتر از زندگی با خواری می‌داند. توجه نویسنده «الکاشف» به مسایل سیاسی و اجتماعی و آیات مربوط به بنی اسرائیل است، به گونه‌ای است که تنها افشاگری‌ها و روشنگری‌های مغنیه درباره بنی اسرائیل کتابی با عنوان «اسرائیلیات القران» را شکل داده است.

ویژگی های «الکاشف»

۱. پیرایش تفسیری

از مهمترین و برجسته‌ترین ویژگی‌های این تفسیر حذف نایسته‌های تفسیری است. نویسنده «الکاشف» در این زمینه از ضوابط و قوانین خاصی پیروی می‌کند و براساس همین قواعد، بخش عمده‌ای از دیدگاه‌ها و نظریات مفسران را یادآور نمی‌شود.

مهمترین این معیارها عبارتند از:

الف. حذف تفاسیری که برگرفته از اسرائیلیات است.

به باور مغنیه «اسرائیلیاتی که در برخی از تفاسیر آمده، خرافات و افسانه‌اند و بزرگترین و درست‌ترین دلیل بر اثبات دروغ بودن و باطل بودن آنها این است که به «اسرائیل» نسبت داده می‌شود».

بر این اساس مغنیه از بیان دیدگاه‌های مفسرانی که مستند آنها اسرائیلیات است چشم می‌پوشد. او در تفسیر آیه «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا...» (بقره/۱۰۲) می‌نویسد:

«مفسران در اینجا به درازا سخن گفته‌اند و بسیاری از این سخنان مدرکی ندارند، جز اسرائیلیاتی که نه عقل آنها را تأیید می‌کند و نه نقل. رازی حدود بیست صفحه در تفسیر این آیه نوشته است و در نتیجه معنای آیه را پیچیده‌تر و

مشکل تر کرده است. صاحب مجمع البیان نیز همین کار را کرده است. «مغنیه،

(۳۱۳/۱)

همو در تفسیر آیه «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ...» (بقره/۳۵) نظریات مفسران را درباره جنت، حقیقت آن، مکان آن، و... برگرفته از اسرائیلیات می خواند. «عده زیادی از مفسران به بحث درباره بهشتی که آدم از آن بیرون آمد پرداخته و این پرسشها را مطرح کرده اند: حقیقت این بهشت چیست و در کجا بوده است؟ همچنین درباره درختی که از آن نهی شده است پرسیده اند؛ آیا آن درخت انجیر بوده است یا گندم؟ نیز درباره ماری که ابلیس در شکم آن داخل شد و مکانی که آدم در آن فرود آمد سخن گفته اند؛ آیا این مکان، هند بوده است یا حجاز؟ و مطالب دیگری از این قبیل که در اسرائیلیات آمده و قرآن کریم بدان اشاره نکرده و در سنت پیامبر ﷺ نیز از طریق صحیح ثابت نگردیده است و همچنین عقل نمی تواند نسبت به آنها شناخت پیدا کند.» (همان، ۱۹۳/)

مغنیه در تفسیر آیات «أَوْ كَأَلَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا...» (بقره/۲۵۹) و «وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضُمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ...» (ص/۲۱) و «إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ...» (ص/۴۱) و «وَرَأَوْتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا» (یوسف/۲۳) و آیات دیگری نیز نظریات مفسران را برخاسته از اسرائیلیات معرفی می کند و از ذکر آنها چشم می پوشد.

ب. حذف دیدگاه های تفسیری که علمی و مستند نیستند.

برای نمونه مغنیه در تفسیر آیات «وَإِخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا...» (اعراف/۱۵۵) و «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ...» (انعام/۱۰۰) نظریات تفسیری گروهی از مفسران را غیرمستند معرفی می کند. او در ذیل آیه نخست می نویسد:

«مفسران سخن را پیرامون این آیه به درازا کشانده اند و نظریات آنها در تفسیر آن مختلف است؛ به عنوان نمونه در مورد میقات اختلاف کرده اند که آیا مقصود، میعادگاه نزول تورات است و یا چیز دیگر؟ و نیز اختلاف کرده اند که چرا موسی عليه السلام برای رفتن به میقات از میان قوم خود هفتاد مرد را برگزید؛ آیا



بدین سبب بود که آنها موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را متهم می کردند و به او می گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه سخن خدا را همان گونه که تو شنیدی ما هم بشنویم. از این رو آنها وی را همراهی کردند تا همانطور که او شنیده، آنها هم بشنوند. یا اینکه رفتن آنها همراه موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دلیل دیگری داشت؟

همچنین مفسران درباره سبب مجازات آنها و نیز در این خصوص اختلاف کرده اند که آیا زلزله به مرگ آن هفتاد نفر انجامید، یا به گونه ای بود که ستون فقرات آنها را شکست و مفصل های آنان را از یکدیگر جدا کرد، ولی به مرحله مرگ نرسید. در آیه نشانه ای وجود ندارد که به ترجیح نظر گروهی از مفسران اشاره داشته باشد. (همان، ۳/۶۱۹)

ج. حذف تفاسیری که در عقیده، زندگی و آخرت کارآمد نیستند.

بخش عمده ای از تفاسیر به بحث درباره مسایلی می پردازند که نه تأثیری در باورهای دینی و مذهبی دارد و نه برای دنیا و آخرت سودمند است. این گونه تفاسیر از نگاه مغنیه شایسته طرح نیست و باید از تفاسیر برچیده شود. به همین جهت مغنیه در تفسیر آیات «وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ» (قصص/۲۳)، «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ» (آل عمران/۹۶) «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» (اسراء/۷۰) «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ» (کهف/۸۳) «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرِزْ» (انعام/۷۴)، «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ...» (توبه/۲۹) و... از طرح پاره ای از نظریات تفسیری اجتناب می کند.

برای نمونه ایشان در ذیل آیه شریفه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ» می نویسد:

«برخی از مفسران صفحات زیادی را به تحقیق و نقل اقوال درباره کعبه اختصاص داده اند؛ آیا کعبه نخستین خانه ای بود، که در روی زمین بنا شد و یا خانه ای دیگر نیز پیش از آن ساخته شده است؟ ... لکن این بحث هیچ ثمره ای ندارد؛ زیرا نه به اصول دین ارتباط دارد و نه به فروع دین و اعتقاد به ثبوت و یا عدم آن ضرورتی ندارد.» (همان، ۲/۱۹۳)

د. تفاوت افق ها

معیار دیگری که در تفسیر «الکاشف» برای پیدایش برخی از دیدگاه های تفسیری مورد استفاده قرار می گیرد، بی نیازی از تفاسیری است که در زمان های

گذشته مورد توجه و نیاز بوده است؛ اما امروزه مورد نیاز و قابل طرح نیست. مغنیه در مقدمه می‌نویسد:

«گروهی از مفسران پیشین به واژه‌شناسی قرآن اهمیت زیاد داده‌اند. درباره رمز معجزه‌بودن واژه‌ها و اسلوب آن سخن را به درازا کشانده و پرسش‌هایی را مطرح کرده‌اند؛ به‌عنوان مثال پرسیده‌اند: چرا «واو» آورده، نه «فاء» و یا چرا «فاء» آورده نه «واو»؟ چرا گفته است: «یقفهون» و نگفته است «یظلمون» و... آن گاه پس از طرح این پرسش‌ها پاسخ‌هایی داده‌اند که نه فایده‌ای دارد و نه بر ضابطه‌ای استوار است. از این‌رو من این‌گونه مباحث را مطرح نکردم... اگر مفسران پیشین به ساختارهای فصیح و معانی بلیغ قرآن، بیش از باوراندن ارزش‌های دینی به خواننده اهمیت می‌داده‌اند، بدان سبب بود که در عصر آن‌ها به دین و قوانین و ارزش‌های آن، چنانکه در عصر ما معمول است، تحقیر و توهین نمی‌شد. بنابراین طبیعی است که زبان تفسیر در آن زمان باید غیر از زبان تفسیر در این زمان بوده باشد... مسایل بدیعی و بیانی و ذکر چگونگی اسلوب و نظام عبارت‌پردازی قرآن را برای تفاسیری چون «کشاف» زمخشری، «البحر المحیط» اندلسی و کسان دیگری که این مباحث را مطرح کرده‌اند واگذاشتم.» (همان، ۸۸/۱)

در این راستا نویسنده «الکاشف» در ذیل آیه «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ...» (بقره/۱۲۷) می‌نویسد:

«در هر صورت، ما نسبت به شناخت تاریخ کعبه و تأسیس آن، در پیشگاه خداوند، نه مسؤول هستیم و نه مکلف و نیز مأمور دانستن این مطلب نیستیم که: آیا خانه کعبه جزء بهشت است و یا قطعه‌ای از زمین؟ آیا آدم و پیامبران پس از او در همین کعبه حج گزاردند یا نه؟ آیا کعبه در هنگام طوفان [نوح] به سوی آسمان بالا برده شد و پس از طوفان به زمین فرود آمد؟ آیا حجرالاسود را جبرئیل از آسمان آورد؟ یا آن را آدم با خود از بهشت آورده و یا اینکه از کوه ابوقبیس گرفته شد؟ و آیا این سنگ بر اثر لمس گناهکاران سیاه شده است؟ و مطالبی از این قبیل که جز خبر واحد و یا روایت داستان سرایان و خرافه‌گویان



مدرکی ندارد.

ما در برابر هیچ‌یک از مطالب فوق‌الذکر مسؤولیت نداریم و شناخت آن‌ها بر ما نه واجب است و نه مستحب نه عقلاً و نه شرعاً و تحقیق در مورد آن‌ها برای ما نه سود دنیوی دارد و نه سود اخروی. این‌گونه بحث‌ها، زمانی به شدت مطرح بود، لکن پس از مدتی باد آن‌ها را برد و اگر کسی بخواهد آن‌ها را بار دیگر زنده کند، مانند کسی است که سعی می‌کند عقربه ساعت را به عقب برگرداند.» (همان، ۳۷۹/)

ه. عدم ارتباط با حوزه تفسیر

نویسنده «الکاشف» در مواردی از طرح نظریات برخی مفسران به آن جهت که آن‌ها را تفسیر نمی‌داند اجتناب می‌ورزد؛ برای نمونه ایشان در بحث «المعنی» در ذیل آیات ۸۴ تا ۹۰ انعام می‌نویسد:

«هدف خداوند از نام بردن این پیامبران آن بوده است که حضرت محمد ﷺ بر عرب‌ها چنین استدلال کرده که جدّ آن‌ها ابراهیم عليه السلام و نیز بسیاری از فرزندان او یکتاپرست بودند. و نیز هدف این بوده است که پیامبر اسلام ﷺ در دعوت به سوی خدا و تحمّل آزار در این راه از پیامبران پیشین سرمشق بگیرد. آنچه گفته شد، خلاصه‌ای بود از مضمون آیات هفتگانه. این مضمون بسیار روشن است و نیاز به شرح و بسط ندارد. اما برخی از مفسران، درباره این آیات آنقدر سخن را به درازا کشاندند که از مرحله تفسیر فراتر رفته و مطالبی را بیان داشته‌اند که نه به مضمون آیات ارتباط دارد و نه به زندگی.» (همان، ۳۴۱/۳)

و. پرهیز از پرداختن به مباحث تخصصی

در تفسیر «الکاشف» در مواردی نظریات تفسیری مفسران به آن جهت که در کتاب‌های تخصصی دیگری چون فقه، کلام، حقوق و... آمده است عرضه نمی‌گردد؛ برای نمونه در تفسیر آیات «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» (آل‌عمران/۹۶) «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً...» (مائده/۳۸) «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» (انفال/۱) «وَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» (مائده/۱۳) و... نویسنده تفسیر، مخاطب را به کتاب‌های تخصصی در فقه و کلام ارجاع می‌دهد. او در تفسیر آیه

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» پس از تقسیم استطاعت به عقلی و شرعی می نویسد: «والتفصیل فی کتب الفقه» (همان، ۱۹۴/۲) و در تفسیر آیه «وَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا...» مسأله تحریف انجیل را به «دائرة المعارف الفرنسیه الکبری» و تفسیر «المنار» ارجاع می دهد:

«مقصود از آن چیزی که آن ها بدان تذکر داده شدند، انجیلی است که خدا بر عیسی عليه السلام فرو فرستاد؛ زیرا انجیل به طور آشکار، یکتاپرستی و نبوت محمد صلى الله عليه وآله را به نام احمد بیان می کند، لکن نصاری آن را کاملاً تحریف کردند؛ چنانکه یهود تورات را تحریف نمودند. یکی از قویترین دلایل تحریف انجیل آن است که سران کلیسا و مورخان در مورد اینکه چه کسی انجیل های چهارگانه را نوشت و در چه زمانی و با چه زبانی و نسخه های اصلی آن چگونه از بین رفت، دچار اختلاف شده اند. و این اختلافات در کتاب «دائرة المعارف الفرنسیه الکبری» به تفصیل موجود است. صاحب تفسیر المنار این موضوع و مسایل زیاد دیگری را در این زمینه یادآوری کرده است.» (همان، ۵۸/۳)

ز. اختلاف اندیشه ها و باورها

برخی از نظریات تفسیری در «الکاشف» مجال طرح نیافته است؛ زیرا محمدجواد مغنیه از جهت مبنا با صاحبان نظریات مخالف است؛ برای نمونه ایشان به جهت باور نداشتن ارتباط آیات با یکدیگر از طرح اختلافات مفسران در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً..» (آل عمران/۱۳۰) اجتناب می کند: «مفسران برای ارتباط این آیه با مثل آن، چند وجه بیان کرده اند. بیشتر در چندین مورد اشاره کردیم که سنت قرآن بر آن است که برخی از احکام را با برخی دیگر مخلوط کند. به علاوه آیات قرآنی به تدریج و به مناسبت های مختلف نازل شده اند.» (همان، ۲۵۶/۲)

در تفسیر آیات «قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» (یوسف/۷۷) و «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّ الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنِ...» (بقره/۲۶۰) و... نیز مؤلف «الکاشف» به جهت ناسازگاری با باورهای بسیاری از مفسران از طرح دیدگاه های تفسیری آن ها خودداری می نماید.



۲. رودروی با آرای مفسران

دومین ویژگی تفسیر «الکاشف» پایبند نبودن نویسنده آن به دیدگاه‌ها و باورهای مفسران قرآن است. او در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ...» (مائده/۱۰۱) می‌نویسد:

«البته ما به تعلیلات نحوی اعتقادی نداریم و از گفته‌های مفسران نیز تقلید نمی‌کنیم.» (همان، ۲۱۳/۳)

در این راستا مغنیه در جای جای تفسیر خویش که بسیار زیاد و در خور توجه است، نظریات جمهور، اکثر و بسیاری از مفسران را به نقد می‌کشد. مهمترین معیارهای مغنیه در نقد و بررسی دیدگاه‌های تفسیری عبارتند از:

الف. تعبّد به ظواهر

در نگاه نویسنده «الکاشف» ظواهر آیات تا هنگامی که دلیل عقلی معتبر بر خلاف آنها وجود نداشته باشد، حجّت هستند و مفسران باید براساس ظاهر آیات، قرآن را تفسیر نمایند. او در تفسیر آیات «وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ...» (اعراف/۱۹) با عنوان «قصه آدم کما هی فی القرآن» می‌نویسد:

«ما حدّ وسط میان دو گروه را اختیار می‌کنیم. از این رو به‌طور کلی به آنچه ظاهر نص به ما الهام می‌کند ایمان داریم، بدین ترتیب که درخت، سوء، و برگ درخت، همگی به‌طور ملموس وجود داشتند؛ زیرا همین‌ها معنای حقیقی لفظ می‌باشند و هیچ نیازی به تأویل وجود ندارد؛ زیرا عقل معنای ظاهر را می‌پذیرد و آن را ردّ نمی‌کند.» (همان، ۴۸۵/)

به باور مغنیه افزون بر سازگاری ظواهر آیات با عقل، سازگاری ظاهر آیه با شرایط و مقتضیات رویدادی که آیه حکایتگر آن است ضروری است.

«وَقَالَتْ أَخْرُجْ عَلَيْنَ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» (یوسف/۳۱) زنان وقتی یوسف را دیدند، آن‌چنان سرگشته و مبهوت شدند که دست‌هایشان را بریدند. مفسران گفته‌اند: «قَطَّعْنَ»، یعنی دستان خود را زخمی کردند، لکن از ظاهر آیه برمی‌آید که مراد بریدن است، نه زخمی کردن. در هر حال، رویداد‌هایی از این

دست را تنها با توجه به شرایط و مقتضیات آن می‌توان تفسیر کرد، نه با نص عبارت و دلالت لفظ.»

بر این اساس نویسنده «الکاشف» در نقد و بررسی برخی دیدگاه های تفسیری از ظاهر آیات به عنوان معیار صحت و سقم نظریه تفسیری سود می‌جوید؛ برای نمونه او در تفسیر آیه «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ» (مائده/۱۷) می‌نویسد:

«با بیان فوق آشکار می‌شود که عقیده به الوهیت مسیح عليه السلام در حدود سه قرن پیش از نزول قرآن وجود داشته است. بنابراین، معنای مقصود از آیه «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ» همان معنای ظاهر لفظ است و نیازی نیست که ما این آیه را به «حلول و اتحاد» تأویل کنیم؛ چنانکه بسیاری از مفسران پیشین این کار را کرده اند، با این پندار که بیشتر مسیحیان به ربوبیت عیسی عليه السلام اعتقاد ندارند، بلکه می‌گویند: خداوند در عیسی حلول کرده و یا با او یکی شده است و در این صورت تعددی وجود ندارد.» (همان،/۶۶)

ب. ناسازگاری با فصاحت و بلاغت آیات

معیار دیگر نویسنده «الکاشف» در نقد نظریات تفسیری، سازگاری و ناسازگاری این دیدگاه ها با فصاحت و بلاغت آیات است؛ برای نمونه مغنیه در نقد دیدگاه بیشتر فقها و مفسران شیعه که «طعام» را در آیه «الْيَوْمَ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ» (مائده/۵) به حیوانات تفسیر کرده‌اند می‌نویسد:

«اما تفسیر طعام به حیوانات امری است که از فصاحت و بلاغت قرآن بسیار دور است، چرا که قرآن، طعام را در شکار دریا به کار برده است و دریا حیواناتی وجود ندارد. خداوند گفته است: «أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ» (مائده/۹۶) همچنین طعام را در آب به کار برده است و چقدر تفاوت وجود دارد میان آب و حیوانات، یکی جسم مایع است و دیگری جامد.

خداوند فرموده است: «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي» (بقره/۲۴۹) و نیز طعام را در انواع خوردنی ها به کار برده است: «فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَاتَّقُوا» (احزاب/۵۳) آیا کسی جرأت دارد که این آیه را بدین ترتیب تفسیر



کند: وقتی جو می‌خورید - مثلاً - پراکنده شوید؟ و اگر کسی بر این تفسیر جرأت کند، این پرسش مطرح می‌شود که این تفسیر چه نوع تفسیر است؟ حتی خداوند سبحان طعام را به معنای گوشت به کار برده است:

« قُلْ لَا أُجِدُّ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحْرَمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِيتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ » (انعام/۱۴۵) «بگو در آنچه به من وحی شده حرام شده‌ای نمی‌یابم بر هیچ خوردنده‌ای که آن را بخورد و مگر آن که مرداری باشد یا خون ریخته‌ای - جهنده‌ای - یا گوشت خوک.» بر مبنای آیه فوق است که ما بر این اعتقادیم که ذبیحه‌های اهل کتاب حلال است. البته مشروط بر اینکه بدانیم سایر شرایط ذبح از قبیل رو به قبله بودن، نام خدا بردن و بریده شدن چهار رگ اصلی وجود دارد.» (همان، ۳۷/)

ج. ناسازگاری با آیات

سومین مبنای نویسنده «الکاشف» در نقد و بررسی نظریات تفسیری، سازگاری و ناسازگاری با آیات است؛ برای نمونه در ذیل آیه «وَأَنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» (بقره/۱۴۴) دیدگاه مفسرانی که اهل کتاب را یهودیان معرفی کرده‌اند به جهت ناسازگاری با عموم لفظ نادرست نشان داده شده است. افزون بر این، نظریه مفسرانی که ضمیر «أَنَّهُ» را به پیامبر باز می‌گردانند (نه به مسجد الحرام) به آن جهت که «المسجد الحرام» به ضمیر نزدیکتر است پذیرفته است. در مواردی نیز محمّدجواد مغنیه نادرستی دیدگاه مفسران را ناسازگاری با آیات قرآن و سیاق آیات دانسته است.

د. کاستی در دلیل

مانند نقد و بررسی باورهای مفسران در ذیل آیات «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (اسراء/۷۸)، «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» (بقره/۲۵۹)، «وَرَأَوْنَاهُ أَلْتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ» (یوسف/۲۳) او در ذیل آیه «أَوْ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (اسراء/۷۸) می‌نویسد:

«به گواهی طبرسی و رازی، مفسران بر این امر اجماع دارند که مراد از

«مَشْهُودًا» در آیه شریفه آن است که فرشتگان شب و روز گرد می آیند تا به نماز صبح حاضر شوند و دلیلشان روایتی است که بخاری در جلد ۶ آن را از ابوهریره در بخش سوره بنی اسرائیل نقل کرده است. ما درباره این روایت تردید داریم و «مَشْهُودًا» را به حضور حواس تفسیر می کنیم؛ زیرا انسان در هنگام صبح، پس از آنکه مقداری خوابیده و مدتی کار نکرده، حواس آماده دارد و به همین دلیل گفته اند: چقدر خواب موجب نقض تصمیم های روز می شود! (همان، ۱۲۴/۵)

۳. نوآوری ها

رودرویی نویسنده «الکاشف» با نظریات دیگر مفسران و روحیه تقلیدناپذیری وی و به چالش کشیدن باورهای تفسیری، از «الکاشف» تفسیری نو با نوآوری های بسیار ساخته است. او در مقدمه «الکاشف» می نویسد:

« همچنان که به تفسیر قرآن ادامه می دادم بدین نکته یقین پیدا کردم که اگر مفسری چیز تازه و بی سابقه ای در تفسیر نیاورد، هرچند این چیز ادامه تنها یک اندیشه در تفسیر باشد، این مفسر اندیشه ای عالمانه و پویا ندارد، بلکه صرفاً اندیشه یک خواننده را دارد که آنچه را برای دیگران می خواند در آن نقش می بندد؛ مانند صورت چیزی که با همان رنگ و اندازه خود در آینه نقش می بندد. این موضوع بدان جهت است که معانی و مفاهیم قرآن بی نهایت ژرف است و هیچ کس - هرچند به مقام والایی از دانش و فهم رسیده باشد - نمی تواند به عمق آن برسد. هرکسی تنها به میزان معلومات و شایستگی های خود می تواند معانی را کشف و استنباط کند. بنابراین، اگر مفسر پیشین در مرزی معین باز ایستاده باشد و آنگاه مفسر بعدی بیاید و راه او را ترسیم کند و حتی یک قدم هم فراتر نرود، کاملاً همانند نابینایی است که به عصاکشی تکیه می کند و هرگاه او را از دست دهد برجای خود میخ کوب می شود.» (همان، ۸۲/۲)

نوآوری های «الکاشف» را به دو گروه می توان تقسیم کرد:

الف. نوآوری ها در دانش های قرآنی ب. نوآوری های تفسیری.

الف. نوآوری ها در دانش های قرآنی

۱. اعجاز قرآن

قرآن پژوهان و مفسران برای اعجاز قرآن وجوه بسیاری شمارش کرده‌اند که برخی، آن‌ها را تا بیست و هشت وجه برشمرده‌اند. محمدجواد مغنیه مدعی است افزون‌بر آنچه تاکنون در وجوه اعجاز قرآن گفته شده، او به وجوه جدیدی برای اعجاز قرآن دست یافته است که تاکنون دیگر قرآن پژوهان و حتی آنان که به صورت تخصصی در زمینه اعجاز قرآن تحقیق کرده و کتاب نوشته‌اند از کشف آن ناتوان مانده‌اند. او در تفسیر آیه «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء/ ۸۲) می‌نویسد:

«ما پس از آنکه مدتی در تفسیر کار کردیم به رموزی از اعجاز قرآن کریم پی بردیم که علمای مسلمان پیش از ما و حتی کسانی که درباره اعجاز قرآن کتاب‌های ویژه‌ای تألیف کرده‌اند، بدان‌ها توجه نکرده بودند. البته این عدم توجه بر اثر کوتاهی آنان نبوده است - حاشا و کلا - بلکه این کتاب خداست که اسرار و شگفتی‌هایش تمام نمی‌شود:

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (کهف/ ۱۰۹) «

«بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکب شود، دریا به پایان می‌رسد و کلمات پروردگار من به پایان نمی‌رسد؛ هرچند دریای دیگری به مدد آن بیاوریم.» (همان، ۶۱۱/۲)

الف. یکی از وجوه اعجاز قرآن درنگاه، نویسنده «الکاشف» عبارت است از «اقدام پیامبر ﷺ بر مباحله درحالی که به پیروزی خود، که قرآن بدان خبر داده بود، اعتماد داشت و تحقق یافتن این مباحله به همان ترتیبی که قرآن خبر داده است، بزرگترین دلیل بر اثبات راستگویی قرآن و کسی که این قرآن به او وحی شد به شمار می‌رود.»

ب. دومین وجه از وجوه اعجاز قرآن، پیشگویی قرآن درباره شیوه حکومت یهودیان است. در تفسیر آیه: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ...» می‌خوانیم:

«ما در تفسیر این آیه و آیه ۴۶ سوره نساء بیان کردیم که چگونه قرآن از جنایات یهود در صورتی که بر حکومت برسند خبر داده است. اکنون این پیشگویی قرآن پس از گذشت سیزده قرن و اندی تحقق پیدا کرده است و این امر، دلیل قاطعی است بر راستگویی و رسالت محمد ﷺ و نیز این پیشگویی همان اعجازی است که پیشتر گفته شد که علما و مفسران سابق بدان توجّه نکرده‌اند.» (همان، ۶۱۲/)

ج. سومین وجه از وجوه اعجاز قرآن در منظر محمدجواد مغنیه عبارت است از بار معنایی الفاظ قرآن:

«اکنون که ما درباره تفسیر این آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...» (نور/۵۵) می‌اندیشیم، به شکل دیگری از اعجاز قرآن می‌شویم و آن اینکه واژه‌های قرآن عربی است و مردم چه پیش از نزول قرآن و چه پس از آن، این واژه‌ها را در نوشتار و گفتارشان به کار می‌برند. همچنین این واژه‌ها از لحاظ حروف و ساختار با دیگر واژه‌ها هیچ تفاوتی ندارند. با این وجود، آن‌بار معانی فراوانی که جمله قرآن با خود دارد، جمله غیرقرآنی ندارد و حتی حدیث نبوی هم این امتیاز را ندارد و به همین دلیل، امام علی علیه السلام به ابن عباس گفت: با قرآن با خوارج ستیز مکن؛ زیرا قرآن دارای چندین معناست. تو می‌گویی و آن‌ها می‌گویند، لکن به وسیله سنت با آنان احتجاج کن که هرگز از آن نمی‌توانند رهایی یابند.

راز این کار در توانایی گوینده نهفته است، نه در توانایی سخن، و گرنه سخن در قرآن و غیرقرآن از یک روش برخوردار است. سخن موجودی بی‌جان است و گوینده است که به آن جان و تأثیر می‌بخشد. از این‌رو تأثیر سخن با اختلاف گوینده اختلاف پیدا می‌کند و تأثیری که سخن دانا دارد، سخن نادان ندارد؛ هرچند جمله‌ها و واژه‌ها همانند یکدیگرند. حتی تأثیر آیات با اختلاف قاری، تفاوت می‌یابد. همچنین است سخن اخلاصمند و انسانی منافق. بنابراین گستردگی و فراوانی معانی قرآنی، دلیل قطعی بر اثبات این مدعاست که این کتاب از سوی کسی نازل شده که دانش او تمامی اشیا را فرا گرفته است.» (همان، ۷۱۴/۵)

۲. اسباب نزول

محمدجواد مغنیه برخلاف بسیاری از مفسران که بدون توجه به درستی و نادرستی روایات اسباب نزول از آن‌ها در فهم آیات قرآن سود می‌برند، تنها اسباب نزولی را معتبر می‌داند که یقین‌آور باشند. او در مقدمه می‌نویسد:

«از ذکر بسیاری از روایاتی که درباره اسباب نزول آیات وارد شده، خودداری کردم؛ زیرا علما درباره اسناد این روایات تحقیقی نکرده‌اند و صحیح آن‌ها را از ضعیف جدا ننموده‌اند، چنان که این کار را در مورد روایات مربوط به احکام انجام داده‌اند.» (همان، ۹۰/۱)

وی در نقد و بررسی سبب نزول آیه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ» (بقره/۱۴۳) نیز می‌نویسد:

«ما به روایات اسباب نزول اعتماد نداریم جز به اندکی از آن‌ها که به حد یقین و اطمینان رسیده‌اند؛ زیرا علما این روایات را بررسی و موثق آن‌ها را از غیرموثق جدا نکرده‌اند؛ چنانکه در احادیث احکام این کار را کرده‌اند. از این‌رو روایات اسباب نزول، با ضعف‌ها و معایب خود باقی مانده‌اند. [و در نتیجه نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد.]» (همان، ۴۱۳/۳)

افزون‌بر اطمینان‌بخش بودن سبب نزول، نویسنده «الکاشف» سازگاری سبب نزول با آیات و روایات متواتر و تأیید سبب نزول به آیات و روایات را نیز از شرایط بهره‌وری از اسباب نزول می‌خواند. او درباره سبب نزول آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» (حجرات/۶) می‌نویسد:

«ما به هیچ‌کدام از اسباب نزول [که در این باره گفته شده] اطمینان نداریم مگر اینکه به وسیله نص قرآن و یا روایت متواتر ثابت شود. به علاوه گمان بدبردن و لید موجب فسق او نمی‌شود، بلکه این گمان وی یک نوع خطا و اشتباه است و شخص خطاکار فاسق نیست، و گرنه باید استحقاق سرزنش و مجازات را حتی در صورت احتیاط و تلاش پیدا می‌کرد.» (همان، ذیل آیه)

در باور نویسنده «الکاشف»، سبب نزول آیات مخصّص عموم لفظ نیست؛ برای نمونه وی سبب نزول آیات «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» (بقره/۱۵۹)، «إِنَّ

الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ» (بقره/۱۷۴)، «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ...» (بقره/۱۷۷)، «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل/۱۰۶) «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» (فرقان/۲۷) سبب نزول را مخصص عموم آیه ندانسته و ملاک را در عمل به آیه، عموم آیه معرفی کرده است.

۳. نزول قرآن

در تفسیر «الکاشف»، برای قرآن تنها نزول تدریجی را باور دارد و نزول دفعی ندارد. نویسنده «الکاشف» در جای جای این تفسیر نزول دفعی آیات قرآن را انکار می‌کند و شب قدر را شب آغاز نزول تدریجی آیات قرآن نشان می‌دهد؛ برای نمونه می‌توان از تفسیر آیات زیر یاد کرد:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (بقره/۱۸۵)

«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (اسراء/۱۰۶)

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (قدر/۱)

«وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ» (دخان/۲-۳)

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» (فرقان/۳۲)

۴. محکمات و متشابهات قرآن

برای آیات محکم و متشابه تعاریف گوناگونی بیان شده است. در این میان، مغنیه آیات محکم را آیاتی می‌خواند که نیاز به تفسیر ندارند و آیات متشابه را آیاتی معرفی می‌کند که از تفسیر بی‌نیاز نیستند. به باور نویسنده آیاتی که دلالت آشکاری دارند و احتمال تأویل، تخصیص و نسخ در آن‌ها راه ندارد از محکمات خوانده می‌شوند. در برابر، آیات متشابه آیاتی هستند که معنای تفصیلی آن‌ها دانسته نمی‌شود، ظاهر آن‌ها ناسازگار با حکم عقل است، بیش از چند معنا را در خود جای می‌دهند، الفاظشان عام است، ولی مراد خداوند از آن‌ها خاص است، یا در بر دارنده حکم منسوخ باشد.

در تفسیر آیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ» (آل عمران/۷) می‌خوانیم:



«آیات قرآنی از لحاظ وضوح یا پوشیدگی مفاهیم به دو نوع تقسیم می‌شوند: محکم و متشابه «محکم» آیه‌ای است که نیاز به تفسیر ندارد و مقصود آن، چنان روشن است که احتمال تأویل، تخصیص و نسخ در آن نمی‌رود و دیگر برای کسانی که دلشان بیمار است، مجالی نمی‌ماند تا دیگران را گمراه کنند و با تأویل و تحریف دست به فتنه‌جویی بزنند.

از جمله آیات محکم به‌عنوان نمونه می‌توان از این آیات نام برد: «قل هو الله احد»، «والله بكل شیء علیم»، «ان الله لا یظلم مثقال ذرة»، «ان الله لایامر بالفحشاء»، «وان الساعة آتیة لاریب فیها»، و از این قبیل آیاتی که دانا و نادان در فهم آن یکسانند. «متشابه» در برابر «محکم» و بر چند نوع است:

الف. آیه‌ای که می‌توان به اجمال و نه به تفصیل به معنای آن پی برد؛ مانند: «

فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا...» (انبیاء/۹۱)

ب. آیه‌ای که ظاهر آیه به چیزی دلالت می‌کند که عقل آن را نمی‌پذیرد؛ مانند:

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ...» (یونس/۳)

ج. لفظی است که معمولاً به دو معنا و یا بیشتر به‌کار می‌رود؛ مانند:

«وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره/۲۲۸)

د. لفظی است که دلالت بر عموم کند و ظاهر آن تمامی مکلفین را شامل شود،

اما مقصود تنها برخی از افراد آن باشد و نه تمام افراد آن مانند: «وَالسَّارِقُ

وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...» (مائده/۳۸)

هـ. یکی دیگر از انواع متشابه، آن است که آیه مشتمل بر حکم منسوخ باشد؛

نظیر خواندن نماز به سمت بیت المقدس. «همان، ۲/۲۶-۲۵»

۵. تفسیر و شرایط آن

نوآوری دیگر محمدجواد مغنیه در شرایط تفسیر است. ایشان در تفسیر آیات «وَمَنْهُمْ أُمِّيٌّ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ» (بقره/۷۸) و «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (رعد/۳۹) شرایطی را که دیگر مفسران و قرآن‌پژوهان برای تفسیر یاد کرده‌اند می‌پذیرد و در مقدمه می‌نویسد:

«در اینجا چیز دیگری نیز هست که مفسر بدان نیاز دارد و این چیز از تمامی

آنچه مفسران در مقدمه تفاسیرشان یاد کرده‌اند، مهمتر و با عظمت‌تر است؛ زیرا پایه و محور فهم کلام خدا به‌شمار می‌رود. من کسی را ندیدم که بدین امر مهم اشاره کرده باشد و خودم پس از آنکه مقداری در تفسیر کار کردم آن را کشف کردم و آن این است: کسی معانی قرآن، حقیقت و عظمت آن را درک نخواهد کرد و نخواهد شناخت، مگر آنکه از ژرفای دلش این معانی را حس کند و قلب و اندیشه‌اش با آن‌ها هماهنگ شود و ایمان او به آنها با خون و گوشتش درآمیزد. راز سخن امیرمؤمنان علیه السلام نیز در همین جا نهفته است که می‌فرماید: «آن، قرآن صامت است، و من قرآن ناطقم.» (همان، ۸۲/۱)

۶. تحریف قرآن

بسیاری از مفسران قرآن، تحریف را کاهش یا افزایش آیات قرآن دانسته‌اند، اما نویسندگان «الکاشف» تحریف آیات قرآن را به سه صورت تقسیم می‌کنند:

۱. کاهش یا افزایش کلمات، آیات یا سوره‌ای از سوره‌های قرآن.
۲. تغییر حرکات به گونه‌ای که سبب دگرگونی معنا گردد؛ مثلاً فاعل را مفعول یا مفعول را فاعل نشان دهد.

۳. تفسیر ظاهری آیات متشابه قرآن، آن هم آیاتی از قبیل «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح/۱۰) در نگاه مغنیه اگر مفسری «يَدُ اللَّهِ» را به «دست» خدا تفسیر کند نه به قدرت خدا، این نوع از تفسیر نیز اصطلاحاً تحریف است.

ب. نوآوری های تفسیری

بخش دوم از نوآوری‌های مغنیه در تفسیر آیات قرآن است. وی از برخی آیات تفسیری ارائه می‌دهد که با تفاسیر تمامی مفسران ناهمخوان است؛ برای نمونه در تفسیر آیه «اِفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» (قمر/۱)، شق القمر را ممکن می‌خواند، اما وقوع آن را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به گونه‌ای که دیگر مفسران باور دارند نمی‌پذیرد:

«مفسران گفته‌اند: مشرکان از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که اگر راست می‌گوید: ماه را دو نیم کند. او هم از خدایش تقاضا کرد و ماه دو نیم شد و سپس به حال نخست خود بازگشت.

تردیدی نیست که این کار ذاتاً امکان‌پذیر است، ولی امکان، چیزی است و به



وقوع پیوستن چیزی دیگر؛ چه، به وقوع پیوستن نیاز به دلیل دارد و دلیلی بر اثبات این حادثه، که ماه در دوره پیامبر اعظم ﷺ به دو نیم شده باشد، وجود ندارد، بلکه دلیل هایی بر نفی آن وجود دارند که عبارتند از:

اولاً، این حادثه با چندین آیه در تضاد است که آشکارا بیان می کند، پیامبر ﷺ به درخواست مشرکان درباره امور خارق العاده و معجزات پاسخ نمی داد، و تنها بر طبق فرمان خداوند به آن ها پاسخ می داده است.

ثانیاً، دو نیم شدن ماه حادثه طبیعی مهم است که اگر اتفاق می افتاد، مردم شرق و غرب آن را می دیدند و دانشمندان و مورخان بیگانه و دیگران این حادثه را ثبت می کردند؛ چنانکه حوادث کوچکتر از آن را ثبت کرده اند.

ثالثاً، دو نیم شدن ماه از موضوعاتی است که جز از طریق خبر متواتر به اثبات نمی رسد، در حالی که خبر دو نیم شدن ماه خبر واحد است و در این باره نمی توان بدان اعتماد کرد...

رابعاً، جمله «وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ» پس از جمله «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» آمده است و این نشان می دهد که ماه در هنگامی که قیامت برپا شود به دو نیم تقسیم می شود و مراد از واژه «انشقاق» در اینجا همان چیزی است که در آیه ۱ از سوره انشقاق، از این واژه اراده شده است: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ»؛ یعنی در روز قیامت، ستارگان آسمان پاره پاره می شوند» (همان، ذیل آیه)

بخشی از نوآوری ها در تفسیر آیات الاحکام است. نویسنده «الکاشف» در تفسیر آیه شریفه «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ...» (توبه/۱۲۲)، «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» را برخلاف بسیاری از مفسران صفت برای گروهی گرفته که برای شناخت دین و حلال و حرام آن سفر می کنند. و در تفسیر آیات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفَا...» (انفال/۱۵) و «الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا...» (انفال/۶۶) می نویسد:

«فقها فتوا داده اند که فرار از جنگ حرام است، مگر آنکه تعداد ارتش دشمن بیش از دو برابر ارتش مسلمانان باشد. به نظر ما فقها در این مورد نه می توانند به وجوب مقاومت در میدان جنگ فتوا دهند و نه به روا بودن فرار از آن. و این

امر، باید به دست فرمانده امین و آگاه سپرده شود؛ زیرا او مسؤول جنگ است و نه فقها... به علاوه فتوای فقها در وقتی نافذ بود که معیار قدرت و نیروهای رزمی، کمیت بود نه کیفیت و تعداد ارتش بود نه ساز و برگ های کشنده و جهنمی مدرن.» (همان، ۷۷۶/۳)

مؤلف «الکاشف» در ذیل آیه «الآن خَفَّفَ اللَّهُ...» نتیجه می گیرد:
 «بر این اساس ما ترجیح می دهیم که این آیه و آیه قبلی به طور کلی درباره بیان حکم فرار از جنگ نازل نشده اند، بلکه این دو آیه به پیامبر ﷺ و اصحاب او اختصاص دارند و دیگران را در برنمی گیرند. البته خدا داناست.» (همان)

نمونه های دیگری از نوآوری های «الکاشف» را در ذیل آیات زیر می توان یافت:

- « وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ ... ثُمَّ إِلَيَّ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ » (انعام/۳۸)
- « وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً ... » (اسراء/۱۶)
- « وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ ... » (جن/۶)
- « وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا » (اسراء/۷۸)
- « مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ ... » (حج/۱۵)
- « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ ... » (مائده/۵۱)
- « لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ... » (مائده/۱۷)
- « فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا » (توبه/۱۰۸)
- « قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ... » (يوسف/۵۰)

۴. ساده نویسی و روان نگاری

تفسیر «الکاشف» از آن جهت که با هدف آشنا ساختن نسل جوان و جویای واقعیت شکل گرفته است، بر خلاف بسیاری از تفاسیر، بسیار روان و در خور فهم است. نویسنده این تفسیر با مسائل جوانان بسیار آشناست. او عامل بی توجهی نسل جدید را به باورهای دینی و مسائل اخلاقی، هجوم فرهنگی غرب می داند و راه



رهایی از این بن‌بست را در امور زیر می‌جوید:

«تبلیغ دین در مدارس به خصوص آموزش قرائت، حفظ و تفسیر قرآن؛ ارتباط روحانیون با جوانان و نشان دادن دین به عنوان سرچشمه سعادت تبیین روشن و دقیق حقایق دینی به وسیله کتاب‌ها، سخنرانی‌ها، مقالات و...» (همان، ۸۰/۱)

در این راستا است که مغنیه کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشته است. او در قالب تفسیر «الکاشف» به صورتی ساده و شفاف سرچشمه نیازهای روحی و مادی انسان را باورهای دینی و اخلاق اسلامی معرفی می‌کند. او در بحث سومین راه‌های می‌نویسد:

«خواننده دلیل این ادعا را در همین تفسیر خواهد یافت؛ تفسیری که دین را به انواع مظاهر زندگی مرتبط می‌سازد و به جنبه انسانی قرآن بیش از جنبه بلاغت کلمات آن اهمیت می‌دهد.»

«خصوصیت بارز تفسیری عبارت است از: «قانع کردن». قانع کردن خواننده بر اینکه دین با تمام اصول و فروع و تعالیم خود خیر و کرامت و سعادت انسان را طالب است، و هرکس از این هدف منحرف شود از حقایق دین و راه استوار زندگی منحرف شده است. من برای اینکه به هدف مزبور برسیم، کوشیده‌ام تا شرح آیات قرآنی را ساده و روشن بیاورم تا خواننده در هر سطحی که باشد آن را بفهمد... از آن جا که تفسیر همانند هنر از شرایط محیطی سرچشمه می‌گیرد، این جانب در تفسیر خود، به موضوع را مورد توجه قرار دادم که نسل جدید را نسبت به اصول و فروع دین قانع کنم و به آن‌ها بنمایانم که دین دوش به دوش زندگی حرکت می‌کند» (همان، ۸۱/)

۵. فقه مقارن و کلام تطبیقی

از دیگر ویژگی‌های تفسیر «الکاشف» ارائه تفسیر آیات فقهی و کلامی به صورت تطبیقی است؛ برای نمونه مفسر در بحث تیمم در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا...» (نساء/۴۳) به مقایسه میان دیدگاه‌های گوناگون فقهی میان شیعه و مذاهب چهارگانه اهل سنت

می‌نشیند، و در تفسیر آیه « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (نساء/۵۹) مذهب کلامی شیعه و سایر مذاهب کلامی به مقایسه می‌پردازد و سازگاری دیدگاه های ایشان را برخاسته از مصداق می‌داند.

همچنین در این زمینه به تفسیر آیات زیر می‌توان نگریست:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ... » (مائده/۶)

« وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ... » (بقره/۱۹۶)

« وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ قِيمَتُهُ وَهُوَ كَافِرٌ... » (بقره/۲۱۷)

۶. راهنمای موضوعی آثار

در تفسیر «الکاشف» متناسب با هر موضوع تفسیری، آثار دیگر نویسنده که موضوع آن همان موضوع تفسیری و یا بخشی از اثر درباره آن موضوع است، معرفی می‌شود؛ برای نمونه در ذیل آیه « مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ » (رعد/۳۵) تحت عنوان «الشیعه الامامیه و الصحابه» چهار اثر خویش را، که در همین زمینه نگارش کرده است معرفی می‌کند:

۱. مع الشیعه الامامیه؛ ۲. الشیعه والحاكمون؛ ۳. الاثنا عشریه واهل البيت؛ ۴. الشیعه والتشیع.

او در تفسیر آیه « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ... » (توبه/۳۴) دو اثر خویش را به نام های «مع الشیعه الامامیه» و «مع علماء النجف الاشرف» هم موضوع بامسأله «ابوذر و الاشتراکیه» نشان می‌دهد.

و در تفسیر آیه « وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ... » (بقره/۱۹۶) کتاب های «الحج علی المذاهب الخمسه»، «الفقه علی المذاهب الخمسه» و «فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام» را از جمله آثار خویش معرفی می‌کند که درباره حج نوشته شده یا بخشی از آن درباره حج است.

۷. راهنمای موضوعی تفسیر

ویژگی دیگر تفسیر «الکاشف» ارائه فهرست موضوعی و جایگاه بحث در آن



تفسیر است. بر اثر همین رویکرد است که در تفسیر «الکاشف» تفسیر آیات مشابه یا هم موضوع تکرار نشده، یا اگر تکرار شده با اسلوب متفاوت است؛ برای نمونه مغنیه در تفسیر آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» (توبه/۱۰۳) و آیه «وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» (شعرا/۱۹۶) فهرستی از صفحاتی که در تفسیر «الکاشف» درباره این دو آیه بحث کرده، ارائه می‌دهد. او در تفسیر «وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» مخاطب را برای آشنایی با دلایل عقلی و نقلی و حیانی بودن قرآن به موارد زیر ارجاع می‌دهد:

«الکاشف» جلد ۱، صفحه ۶۵، تفسیر سوره بقره، آیه ۲۳؛ همان، جلد ۲، صفحه ۳۵۰، تفسیر سوره نساء، آیه ۵۳؛ همان، جلد ۲، صفحه ۳۸۹، تفسیر سوره نساء، آیه ۸۲؛ همان، تفسیر سوره نور، آیه ۵۵ با عنوان «وجه آخر لاعجاز القرآن»؛ همان، جلد ۱ صفحه ۲۳۳، سوره بقره، آیه ۴۶؛ همان، جلد ۲، صفحه ۴۹۲، با عنوان «هل الانبياء كلهم شرفيون».

۸. تفسیر موضوعی

تفسیر «الکاشف»، در شمار تفاسیری است که به روش تفسیر ترتیبی آیات قرآن را تفسیر می‌کند با وجود این، نویسنده گاه از شیوه تفسیر موضوعی در کنار تفسیر ترتیبی سود می‌برد.

برای نمونه مسأله خلود را با عنوان «الخلود فی النار» در ذیل آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» (بقره/۲۵۷) و بحث تقیه را در ذیل آیه «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً...» (آل عمران/۲۸) به شیوه تفسیر موضوعی مورد بحث قرار می‌دهد.

۹. بهره گیری از ساختار پرسش و پاسخ

نویسنده «الکاشف» برای تبیین بهتر مراد خداوند، تفسیر خویش را به شکل پرسش و پاسخ سامان داده است. او می‌نویسد:

«و لا يوضح المراد منها نوره بصيغه السؤال و الجواب»

با این رویکرد مفسر در تفسیر بسیاری از آیات قرآن نخست پرسشی را مطرح می‌کند و سپس به صورت کامل و روشن به پاسخ آن پرسش می‌پردازد.

روش شناسی «الکاشف»

در طول تاریخ تفسیر برخی از مفسران، با مبنا و معیار قراردادن آیات، اندیشه‌های خویش را ساختار می‌دهند و گروهی اندک با محور قراردادن باورهای خود، آیات را بر دیدگاه های خویش تطبیق می‌دهند. این گروه برخلاف گروه اول در پی یافتن مراد و مقصود خداوند نیستند، بلکه به دنبال تأیید نظریات شخصی خود با آیات قرآن هستند.

مفسر تفسیر «الکاشف» در شمار مفسرانی است که آیات قرآن را مبنا قرار می‌دهد و اندیشه‌های خویش را بر اساس آیات پالایش می‌کند. او در مقدمه تفسیر می‌نویسد:

«در اثنای پرداختن به تفسیر، به نظریه‌ها و باورهای فراوان دیگری نیز دست یافتیم؛ به عبارت درست‌تر تفسیر، بسیاری از برداشت‌ها و افکار پیشینم را

تصحیح کرد.» (همان، ۸۳/)

روش تفسیری مغنیه را در چند روش کلی می‌توان خلاصه نمود:

۱. تفسیر به مآثور؛ ۲. تفسیر عقلی؛ ۳. تفسیر علمی

۱. تفسیر به مآثور

تفسیر قرآن به کمک آیات قرآن، روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام یا سخن صحابه و تابعان آن گونه که اهل سنت مدعی هستند تفسیر مآثور نامیده می‌شود.

الف. تفسیر قرآن به قرآن

در «الکاشف»، تفسیر قرآن به قرآن از بهترین شیوه‌های تفسیر قرآن معرفی شده است. در جای جای این تفسیر مصدر قرآن واحد خوانده و آیات مفسر یکدیگر نمایانده شده‌است. در ذیل آیات «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمْرٌ مَّرَّ السَّحَابِ...»



(نمل/۸۸)، «وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ» (قصص/۴۶)، «وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ» (رعد/۱۳)، «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا» (انعام/۹۲) آیات قرآن به آن جهت که مصدر واحدی دارند، مفسر یکدیگر خوانده شده‌اند.

مغنیه در این شیوه تفسیری، از مبینات برای تفسیر مجملات، از خاص در تفسیر عام، از محکومات در تبیین متشابهات و از سیاق در فهم بهینه آیات سود می‌برد.

یک. تبیین مجملات به وسیله مبینات

برای نمونه در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» (مائده/۱) جمله «إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» مجمل است و مغنیه در تفسیر آن از «غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» و آیه «حُرْمَتُ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمُوقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَّةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ...» (مائده/۳) سود می‌برد.

دو. تفسیر عام به خاص

در تفسیر «الکاشف» از آیات خاص در تفسیر آیات عام بهره گرفته شده است؛ برای نمونه آیه شریفه «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا...» (بقره/۲۳۴) از آیات عام قرآن شناخته می‌شود؛ چه اینکه این آیه درباره عده وفات است و عده وفات زن باردار در آن بیان نشده است. مغنیه برای تفسیر این آیه از آیه «وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» (طلاق/۴) که از آیات خاص قرآن به شمار می‌آید، سود می‌برد.

سه. تفسیر در پرتو سیاق آیات

سیاق آیات قرآن یکی از عناصر مهم تفسیری است و مفسران بسیاری بر اساس سیاق آیات در فهم بهتر آیات می‌کوشند.

نویسنده تفسیر «الکاشف» نیز بارها از سیاق آیات سود می‌برد؛ برای نمونه وی در تفسیر آیات «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره/۸۱)، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره/۲۵۶) و «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي» (هود/۳۵) از سیاق سود می‌برد. اما یک تفاوت اساسی میان مغنیه و دیگر مفسران وجود دارد و آن این است که ایشان اعتماد به سیاق آیات را همچون

قاعده کلی نادرست می‌داند:

«پرسش: سیاق آیات نشان می‌دهد که مراد از آیه تطهیر(احزاب/۳۳) زنان پیامبر ﷺ می‌باشند. بنابراین، چگونه عده‌ای از مفسران و محدثانی که از آنان روایت نقل کرده‌اید، آن‌ها را از مصادیق این آیه ندانسته‌اند؟ پاسخ: اولاً، صاحب تفسیر المنار از استادش شیخ محمد عبده(۲/۴۵۱)، چاپ دوم) نقل کرده‌است: روش قرآن چنین است که انسان را از یک حالت به حالتی دیگر منتقل می‌کند و آن گاه یکی پس از دیگری به مباحث مورد نظر باز می‌گردد.

امام جعفر صادق علیه السلام می‌گوید: آیه قرآن، آغازش درباره چیزی و فرجامش درباره چیزی دیگر است. بنابراین درست نیست که به سیاق آیات قرآن حکیم چونان قاعده فراگیر تکیه کنیم» (همان، ۹۱/)

ب. تفسیر قرآن به روایات

روایات معصومین در تفسیر «الکاشف» جایگاه بسیار بلندی دارد و نخستین تکیه گاه مفسر در فهم آیات سنت پیامبر ﷺ است. در مقدمه تفسیر می‌خوانیم: «در تفسیر آیه و بیان مقصود آن، قبل از هر چیز بر حدیثی تکیه کردم که در سنت پیامبر ﷺ به اثبات رسیده باشد؛ زیرا سنت، ترجمان قرآن و راه شناخت معانی آن است. خداوند متعال می‌فرماید: «هر چه پیامبر به شما داد بستانید و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید.» (همان)

محمد جواد مغنیه در جای جای تفسیر خویش از روایات معصومین علیهم السلام در جهت فهم آیات سود می‌برد و مجملات، عمومات، مطلقات آیات را تفسیر می‌کند؛ برای نمونه در تفسیر آیات زیر از روایات بهره گرفته است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا...» (بقره/۱۶۵)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ...» (بقره/۶۲)

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...»

(توبه/۱۲۲)

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ... » (نساء/۴۳)

« وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ... » (آل عمران/۱۰۳)

هر چند نویسنده «الکاشف» مانند بسیاری دیگر از مفسران از شیوه تفسیر روایی در فهم آیات وحی سود می‌برد؛ اما یک تفاوت اساسی میان نظرگاه ایشان با سایر مفسران وجود دارد و آن اینکه، مغنیه روایات تفسیری را که بیشتر در حد خبر واحد هستند تنها در احکام شرعی و موضوعات آن‌ها حجت می‌داند و از بهره‌وری از این گونه اخبار در باورهای دینی و مباحث و مسائل تاریخی و موضوعات خارجی اجتناب می‌کند. اگر هم در مواردی ایشان از این گونه روایات سود می‌برد، آن روایات با خود قرینه‌ای دارند که سبب اطمینان مفسر می‌گردد و به منزله سنت قطعی می‌شود.

در تفسیر آیه «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ...» (بقره/۱۲۷) می‌خوانیم:

«این جانب، در میان سخنان باستان‌شناسان، در این باره چیزی نیافتم و قرآن نیز به طور آشکار تاریخ تأسیس خانه کعبه را بیان نکرده و تنها به این مقدار بسنده کرده است که ابراهیم و اسماعیل به ساختن خانه پرداختند و در این باره با یکدیگر همکاری کردند و این سخن مشخص نمی‌کند که آیا خانه پیش از ابراهیم وجود داشته و لکن خراب شده و آنگاه ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام، آن را تجدید بنا کرده و یا این که پیش از ابراهیم علیه السلام ابداً وجود نداشته است. سنتی قطعی [یا خبر متواتر] نیز در این باره وجود ندارد و روایاتی که در این موضوع آمده، همگی خبر واحد می‌باشند و خبر واحد تنها در احکام شرعی و یا بنا به قولی در احکام شرعی و موضوع آن‌ها - چنان که برخی گفته‌اند - حجت است؛ اما در عقاید، مسائل تاریخی و موضوعات خارجی محض حجیت ندارد مگر این که قرینه‌ای وجود داشته باشد که موب اطمینان و اعتماد انسان بدان شود و در این صورت، خبر واحد به منزله خبر متواتر خواهد بود.» (همان، ۳۷۸/)

افزون بر این، در نگاه مغنیه روایاتی به عنوان روایت تفسیری در خور



بهره‌برداری هستند که با آیات قرآن ناسازگاری نداشته باشند؛ برای نمونه وی در تفسیر آیه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (فاتحه/۷) روایتی را که مراد از «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» را یهود و مراد از «ضالین» را نصاری معرفی می‌کند ناسازگار با عموم آیه می‌خواند:

«در برخی از روایات آمده است که مراد از «مغضوب علیهم» یهود و مراد از «ضالین» نصاری است؛ لکن لفظ آیه عام می‌باشد، نه تخصیص در آن وجود دارد و نه استثنا. بنابراین، هر کس که فرمانبردار باشد نعمت و رحمت خدا شامل حال او خواهد شد و هر کس که گناهکار باشد گمراه و مورد خشم است.» (همان، ۱۱۷/)

۲. تفسیر عقلی

در طول تاریخ تفسیر، عقل یکی از مهمترین ابزارهای فهم آیات وحی بوده است. مفسران بسیاری در شناخت متشابهات از محکومات، زدودن ناسازگاری آیات با یکدیگر و فهم درست تر آیات از عقل سود برده‌اند و از جمله این مفسران محمد جواد مغنیه است. در نگاه وی عقل موهبتی الهی است که به انسان توانایی رسیدن به اندیشه‌های دینی را ارزانی می‌دارد، وجوب عمل به آیات و روایات را دلیل‌مند می‌سازد، ناسازگاری آیات را از میان می‌برد، تأویل برخی از آیات را ضروری نشان می‌دهد و ...

در یک جمع‌بندی کوتاه، عقل در تفسیر «الکاشف» در میدان‌های زیر مبنای فهم آیات قرار می‌گیرد:

یک. تأویل برخی از مفاهیم قرآنی

در منظر نویسنده «الکاشف»، هر آیه‌ای از آیات قرآن که با حکم بدیهی عقل ناسازگار افتد باید تأویل گردد و این تأویل باید به گونه‌ای باشد که با حکم عقل سازگار نماید. او در مقدمه می‌نویسد:

«هرگاه ظاهر لفظ با حکم بدیهی عقل تعارضی داشت لفظ را به گونه‌ای تأویل کردم که با عقل هماهنگی پیدا کند؛ زیرا عقل دلیل و حجت بر وجوب عمل

کردن به نقل و روایت است.» (همان، ۹۲/)

بر این اساس، تفسیر آیات در تفسیر وی به شیوه تفسیر عقلی برای جلوگیری از تحریف قرآن ضروری است؛ چه این که فهم ظاهری تعدادی از آیات قرآن بدون جریان تفسیر عقلی تحریف قرآن را در پی دارد. مغنیه در تفسیر آیه «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ آلِ عِمْرَانَ بِالْكِتَابِ...» (آل عمران/۷۸) می‌نویسد:

«تحریف به چند صورت تحقق می‌یابد. گاهی تحریف به افزودن و گاهی به کاستن است؛ یعنی چیزی به کتاب خدا افزوده و یا از آن حذف شود. گاهی با تحریف حرکات، به گونه‌ای که معنا را تغییر دهد، صورت می‌گیرد؛ مثلاً فاعل را مفعول و مفعول را فاعل قرار دهند. همچنین ممکن است تحریف با تفسیر تحقق پذیرد؛ به عنوان مثال: «یدالله» به دست حقیقی دست تفسیر شود و نه به دست مجازی که مراد قدرت خداوند است.» (همان، ۱۶۲/۲)

در این راستا مغنیه در تفسیر آیه «حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً» (بقره/۵۵) نخست اثبات می‌کند خدا از جهت عقلی قابل رؤیت نیست و پس از آن آیه را تأویل می‌کند. او می‌نویسد:

«امامیه و معتزله می‌گویند: دیدن خدا با چشم ظاهری محال است، هم در دنیا و هم در آخرت، چرا که خدا نه جسم است و نه درجسی حلول کرده و نه چیزی که در مکانی قرار دارد. چون این دو طایفه دیدن خدا را از لحاظ عقلانی محال می‌دانند، آیاتی که در ظاهر بر امکان رؤیت خدا دلالت دارند، بر رؤیت او با عقل و بصیرت حمل کرده‌اند و نه بر دیدن او با چشم سر، و به تعبیر فیلسوف بزرگ محمدبن ابراهیم شیرازی - معروف به ملاصدرا - یا صدرالمتألهین، دیدن خدا با حقایق ایمان امکان‌پذیر است نه با اعضای بدن» (همان، ۲۲۸/۱)

و در تفسیر آیات «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ...» (بقره/۳۵) نیز نویسنده «الکاشف» نخست عصمت انبیا را عقلاً اثبات می‌کند و سپس آیاتی که به ظاهر با عصمت انبیاء ناسازگار است، تأویل می‌نماید. (رک: همان، ۱۹۴/)

دو. رفع ناسازگاری آیات

نویسنده «الکاشف» ناسازگاری و تناقض حقیقی میان آیات با یکدیگر را امکان‌ناپذیر می‌خواند، چنان که ناسازگاری واقعی آیات با عقل را محال می‌نامد؛ اما وی تناقض ظاهری آیات را جایز می‌شمرد و در رفع این ناسازگاری از عقل به عنوان یکی از راه‌های زدودن تناقض بهره می‌گیرد. او نخست آیات هم‌موضوع را در کنار هم قرار می‌دهد و سپس با مبنا قرار دادن آیات سازگار با عقل، آیاتی را که ناسازگار با آیات مورد تأیید عقل و حکم عقلی است تأویل می‌کند؛ مانند آیاتی که موضوع آن‌ها عصمت انبیاء است.

مغنیه در تفسیر آیه « مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ... » (حدید/۲۲) با عنوان «المصائب و صاحب الظلال» در نقد دیدگاه سید قطب می‌نویسد:

«تناقض حقیقی و واقعی میان آیات و برخورد یکی از آن‌ها با حکم عقل، بر قرآن و در قرآن محال است. چگونه محال نباشد در حالی که این کتاب از سوی خدای حکیم و داناست! بنابراین هر گاه ظاهر آیه‌ای با آیه‌ای دیگر و یا با حکم عقل برخورد داشته باشد، می‌فهمیم که این ظاهر و اطلاق آن، مراد خداوند تعالی نیست و اگر لفظ مطلق آورده شده بر طبق روش قرآن در بیان است، چونان که از یهود و نصارا به اهل کتاب تعبیر کند و یا اینکه این اطلاق براساس آن چیزی است که به حکم عقل شناخته شده است؛ نظیر این که از قدرت خداوند به «ید» تعبیر می‌کند.» (همان، ذیل آیه)

۳. موقعیت علمی

محمد جواد مغنیه بر خلاف گروهی از قرآن‌پژوهان و مفسران، به جامعیت قرآن نسبت به تمام نیازمندی‌های بشر در زمینه‌های مختلف تجربی و انسانی معتقد نیست. او در تفسیر «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» می‌نویسد:

«این جمله آشکارا دلالت دارد بر اینکه در قرآن نباید به دنبال علم تاریخ، فلسفه، علوم طبیعی و ریاضی و امثال آن رفت؛ بلکه تنها هدایت انسانی، ارشاد، اصلاح و خوشبختی دو جهان او را در قرآن باید جستجو کرد. به بیانی دیگر: قرآن، کتاب دین، اخلاق، عقیده و شریعت است و اگر در آیات قرآن آیاتی



درباره جهان هستی آمده، مقصود خداوند از این آیات بیان حقایق علمی نیست، بلکه هدف آن است که ما به وسیله جهان هستی و نظام حاکم بر آن به وجود خدای سبحان هدایت شویم و پی ببریم که هیچ موجودی از موجودات به طور تصادفی و بدون قصد - چنان که مادیون می گویند - آفریده نشده است.» (همان، ۱/۱۲۲)

بر اثر همین رویکرد، مغنیه بر مفسران و قرآن پژوهانی که در پی جمع میان آیات و دانسته‌های علمی هستند دو اشکال می کند:

۱. دانش بشر به تناسب اندیشه محدود او محدود است، اما قرآن که خاستگاه آن علم الهی است نامحدود است و نمی توان میان محدود و نامحدود گرد آورد.
 ۲. علم انسان مجموعه‌ای است از فرضیه‌ها و تئوری های درست و نادرست و در عین حال خطاپذیر. در زمانی دانسته‌ای قطعی و یقینی خوانده می شود و در زمانی دیگر خرافه نامیده می شود. بنابراین چگونه می توان میان آنچه خطاپذیر است با قرآنی که خطاناپذیر است جمع نمود.
- هرچند نویسنده «الکاشف» جامعیت قرآن را به معنایی که یاد شد منکر است و بر مفسران و قرآن پژوهان علم گرا خدشه می کند؛ تأثیر دانسته‌های علمی قطعی در فهم بهینه آیات و شناخت اسرار و فلسفه احکام را می پذیرد و از بهره‌وری از یافته‌های غیرقطعی و یا ملاک قراردادن مطلق دستاوردهای علمی در راستی و درستی آیات، پرهیز می دهد. او می نویسد:

«اشکالی ندارد که ما از حقایقی که علم آن ها را کشف کرده برای درک برخی از آیات کمک بگیریم، لکن مشروط به اینکه این حقایق را معیار راستی و درستی قرآن قرار ندهیم؛ بلکه از آن ها به عنوان ابزاری برای شناخت اسرار و حکمت برخی از احکام آن بهره گیریم.» (همان، ۱۲۶/۱)

با این باور است که محمد جواد مغنیه در تفسیر برخی از آیات قرآن از دستاوردهای علمی سود می برد و در تفسیر برخی از آیات قرآن نظریات مفسران علم گرا را به نقد می کشد؛ برای نمونه او در تفسیر آیات زیر از یافته‌های قطعی علمی سود برده است:

« إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ... » (بقره/۱۶۴)
 « الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ... » (بقره/۲۷۵)
 « وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ » (رعد/۳)
 در تفسیر آیه « وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ... » می خوانیم:

« یعنی در گیاه هر نوع میوه جفت وجود دارد: نر و ماده که به سان نر و ماده نخل ها آشکارند و یا همانند دیگر گیاهان پنهانند. شیخ مراغی در تفسیرش می گوید: «دانش جدید ثابت کرده است که میوه درخت و دانه کشت از نر و ماده تولید می شود. این جفت گاهی در یک درخت قرار دارند؛ همانند بیشتر درختان و گاهی در دو درخت قرار دارند؛ نظیر نخل ها» در مجله لبنانی «العلوم» شماره اوت ۱۹۶۷ مقاله ای است زیر عنوان: «چگونه زندگی موجودات برانگیخته می شود». در این مقاله آمده است: حشرات روی بدن های خود لقاح لازم را بر می دارند و بدون کوچکترین خطا آن را به غلاف های شکوفه گل ها منتقل می کنند. پرنده با منقارش شکوفه زنبق را تلقیح می کند و این گویی معجزه است. در جنگ جهانی دوم، نیروهای متفقین وارد کورسیکا [جزیره فرانسوی] شدند. پس از ورود آنان، درختان زیتون دچار آفت شده و میوه هایش کم شد. آمریکا خواست به اهالی این منطقه کمک کند. از این رو ماده «د.د.ت» را به روی درختان زیتون پاشید و حشره زیان رسان را از بین رفت، لکن به همراه آن، دیگر حشرات نیز نابود شدند. در نتیجه، در سال آینده هیچ یک از درختان زیتون، لیمو و بادام، میوه ندادند. بدین ترتیب آشکار شد که میوه جز از طریق تلقیح ماده نرینه به مادینه به وجود نمی آید.» (همان، ۵۸۷/۴)

و در تفسیر آیه « وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ... » (اعراف/۱۱) نظریه داروین را به جهت علمی و قطعی نبودن نمی پذیرد:

«ما پیرو آن دلیلی هستیم که تردید و احتمال مخالف را نپذیرد؛ زیرا وقتی احتمال بیاید، استدلال باطل می شود و این یک حقیقت عینی و بدیهی است که حتی تجربه گرایان که منبع شناخت را به آزمایش حسی منحصر می دانند نیز آن را انکار نمی کنند.» (همان، ۴۷۲/۳)

وی تفسیر شیاطین به میکروب ها را در ذیل آیه « يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ » (اعراف/ ۲۷) تفسیر به حدس و گمان دانسته، نکوهش می‌کند. (همان، ۴۹۰/)

منابع و مأخذ «الکاشف»

محمدجواد مغنیه از منابع بسیاری در تفسیر آیات قرآن سود برده است که برخی از این منابع در یک دسته‌بندی کلی عبارتند از:

۱. منابع تفسیری

نویسنده «الکاشف» در تفسیر آیات با دیدگاه های بسیاری از مفسران بزرگ قرآن آشناست به گونه‌ای که در تفسیر برخی از آیات ده ها تفسیر را مطالعه می‌کند.

منابع تفسیری «الکاشف» عبارتند از:

۱. مجمع البیان
۲. مفاتیح الغیب
۳. البحر المحیط
۴. المنار
۵. تفسیر «قرآن» کریم، ملاصدرا
۶. الکشاف
۷. تفسیر بیضاوی
۸. غرائب القرآن
۹. تفسیر مراغی
۱۰. التسهیل لعلوم التنزیل
۱۱. تفسیر طبری
۱۲. آلاء الرحمن
۱۳. روح البیان
۱۴. بیان السعاده
۱۵. درّ المنثور



۱۶. روح المعانی

۱۷. فی ظلال القرآن

در میان این تفاسیر، بیشترین نقل قول را از تفسیر مجمع البیان، مفاتیح الغیب و المنار دارد و بیشترین عنایت او به تفسیر المنار است؛ هر چند درجای جای تفسیر، نظریات عبده و رشید رضا را نقد می‌کند.

۲. منابع فقهی

بهره وری محمد جواد مغنیه از منابع فقهی در تفسیر آیات الاحکام بسیار گسترده است. مهمترین منابع فقهی «الکاشف» عبارتند از:

۱. مسالک الافهام، شهید ثانی

۲. احکام القرآن، حصّاص

۳. تذکره، علامه حلی

۴. جواهرالکلام، نجفی

۵. احکام القرآن، ابی بکر معافری اندلسی

۶. الروضه البهیّه، شهید ثانی

۷. المغنی، ابن قدامه

۸. بدایه المجتهد، ابن رشد

۹. الفقه الاسلامی فی ثوبه الجدید، شیخ مصطفی زرقا

افزون بر منابع یادشده، مغنیه از منابع اصول، تاریخ، علوم تجربی و انسانی نیز در تفسیر سود می‌برد؛ از آن جمله در دانش اصول از رسائل شیخ انصاری و... و در تاریخ از مروج الذهب و محمد رسول الله و الاخبار المصریه و... و در بخش روایات از سنن ترمذی، وسائل الشیعّه، کافی و... سود می‌برد و در کنار تمام این کتاب ها از مجلات و روزنامه‌ها نیز در تبیین هرچه بهتر آیات بهره می‌گیرد.

منابع و مآخذ

۱. مغنیه، محمد جواد؛ تفسیر کاشف، ترجمه موسی دانش، اول، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵ ش.